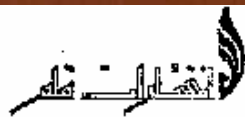
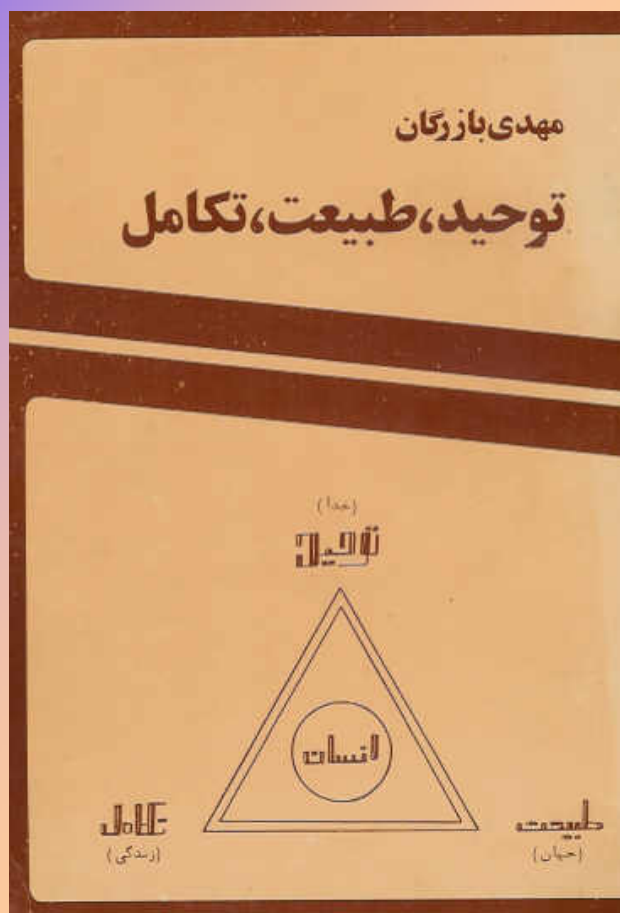




۲۲۵

مهدی بازرگان : توحید ، طبیعت ، تکامل



* توحید ، طبیعت ، تکامل
* مهذب مهدی بازرگان
* چاپ و نشر از: دفتر نشر فرهنگ اسلامی
* ۱۵۵۵۵ نسخه

شماره ثبت دفتر کتابخانه ملی ۲۵۷۳ بتاريخ ۲۳ / ۱۲ / ۳۶



فهرست مطالب

توحید - طبیعت - تکامل

مقدمه صفحه ۵

رابطه انسان با طبیعت

از صفحه ۷ تا صفحه ۱۸

۲ تمدن و تکامل

۸

انسان ماقبل تاریخ

۹ - دنیاداری روم و ایران

۱۲

مقل و فلسفه

۱۳ پرستش نوین طبیعت

۱۴

آشتی اروپا با طبیعت

خلاصه جریان ۱۸

تکامل

از صفحه ۲۲ تا صفحه ۵۶

۳۵

۳۲ تکامل و ادیان

تکامل امروزی

۳۹

۳۷ طراحی انسان

تکامل در قرآن

رابطه قرآن با طبیعت

۴۸ مطلق طبیعت - تکامل - توحید

تکامل جهان در قرآن

از صفحه ۱۹ تا صفحه ۳۱

۵۴

و موضع انسان

۲۲

۱۹ اختلافات اساسی

توجه قرآن به طبیعت

دو واژه توحید و طبیعت در چهره‌های مختلف مربوطه در عرف ما و مخصوصاً در فرهنگ جدید غالباً بعنوان دوتضاد و یا دو دکان رقیب جلوه داشته است. تکامل نیز که در قرن نوزدهم میلادی وارد علم و فلسفه گردید حربه دیگری بود که در جنگ میان طبیعت و ماده پرستان از یک طرف با دینداران و خدا پرستان از طرف دیگر بکار برده شده است.

چهره‌های مختلفی که توحید و طبیعت را از جهات گوناگون اخلاقی، فلسفی، شرعی، کلامی و غیره با یکدیگر روبرو کرده و منظور نظر ماست در مفهومی یا اصطلاحات زیر بیان میشود:

مادیت و معنویت، جسم و روح یا جسم و جان، دنیا و آخرت، طبیعت و ماوراء الطبیعه، علمی و موهوم، ماتریالیسم و ایده‌آلیسم، طبیعی مسلک و موحد

از طبیعت و ماده حرف زدن در نزد بعضی از مقدسین روحانی یا عنوان کردن جسم و زندگی در محفل عارف مسلکان همان اندازه کفر و خلاف محسوب میشود که در اجتماع آزاداندیشان دانش مسلک امروزی پای آخرت و خدا را در میان آوردن.



۶ _____ توحید - طبیعت - تکامل

از طرف دیگر همان اندازه که پرستش در تاریخ تمدن و فرهنگ ریشه قدیمی عمیق داشته و دینداری و مسلک بمعنای اعم کلمه، لازمه انسانیت و اجتماع است، طبیعت و مادیات نیز تماس و تاثیر انفاکاک ناپذیر در زندگی انسان داشته و دارد. انسان و زندگی او با هر دو مفهوم فوق ارتباط نزدیک دارد.

برای آنکه از این جنجال دیرینه جواب درستی در بیاوریم شاید بهترین راه آن باشد که قضاوت را بخود انسان واگذاریم که با هر دو ارتباط و علاقه نزدیک داشته است، راز مطلب را در تاریخ زندگی انسان با تکامل فکری او جستجو مینمائیم تا باین ترتیب حرف سوم را هم که تکامل باشد وارد معرکه نموده باشیم. بنا بر این اول سراغ رابطه انسان با طبیعت میرویم، سپس پیوند آن دو را با خدا جستجو نموده و بالاخره نظر قرآن را که خالصترین کلام توحیدی است درباره طبیعت و تکامل رسیدگی خواهیم کرد.

رابطه انسان با طبیعت

انسان ما قبل تاریخ:

انسان اولیه کاملاً قدیمی و بدوی، خواه از نسل میمون و حیوانات باشد یا مخلوق بلا واسطه خدا، مسلماً خیلی پیش از ما، و پیش از انسانهای تمدن یافته بعدی محسوس با طبیعت و محاط در آن بوده است؛ خانه نداشته روی زمین میخوابیده و خاک را با بدن عریان لمس میکرد و اگر بفار پناه میرفته در سوراخی از زمین و همسایه اش جانوران بوده است، چشمش غیر از آسمان و یا درختان و کوه و بهایان چیزی نمیدیده، آفتاب و سرما و باران را بدون چتر با پوشش دریافت میکرد، خوراکش علف و میوه و حیوانات خام بوده، مستقیماً از رودخانه یا چشمه و برکه آب برمیداشته است، ... بدها که فرش و پوشش درست کرد باز هم از محصولات دست اول طبیعت مثل پوست و پشم استفاده مینمود و با استعمار حیوانات شیری و گوشت و بارکشی میکرد.

خلاصه آنکه زندگی در طبیعت، بهره اش از طبیعت و آزار و وحشتش

۹ _____ رابطه انسان با طبیعت

مستقیم در طبیعت و سازندگی و مقدمه خلایق بود.

گام دیگر که وجه امتیاز انسان از باهوشترین و اجتماعی ترین حیوانات شناخته شده است و معلول آگاهی خاص یا اشعار انسان به ادراکات و احساسات و اطلاعات خود میباشد این بود که روی دیده ها و شنیده ها و دریافت های از محیط توقف و تفکر کرد و به اطلاعات و افکارش که ابتدا جمع بندی مشهودات و ملموسها در حافظه بود کلیت و حالت انتزاعی داد. بطوریکه توانست نه تنها خاطره های از واقعیات دریافت شده از طبیعت بسازد بلکه برای حال و آ آینده محیطهای خود خواسته و خود ساخته ای در ذهن خویش مطابق با متفاوت با آنچه واقعیت داشته و گذشته است، ایجاد نماید و حتی تحت تاثیر آن قرار گیرد. انسان رشد یافته در کنار دنیای عینی، یک دنیای ذهنی و همی یا علمی خلق میکند و تا حدودی در آن زندگی مینماید.

این تصرف و تسلط تماماً در جهت بینماز شدن و بیگانه شدن انسان از طبیعت بود، ولی البته هنوز انسان تازه تمدن یافته، طبیعت را، هم مبداء حیات و رحمت میشناخت و هم منشاء بلا و وحشت. طبیعت مقام خدای خیر و شر را به چوچه از دست نمیداد زیرا که بینمازی از طبیعت و بیگانگی انسان کاملاً نسبی و بسیار جزئی بود.

عقل و فلسفه

یک گام گستاخانه که انسانهای با تمدن پیشرفته بدنمال گام محیط ساز ذهنی فوق برای رهایی بیشتر از وابستگی بطبیعت برداشته و

۸ _____ توحید - طبیعت - تکامل

هم از طبیعت بود. قطعاً اشتغال و شدت انگ حواس نیز بسوی طبیعت میرفت.

طبیعت برای انسانهای ابتدایی و برای تمدن شده های اولیه تنها منزل و ماوی و اسباب زندگی و غذا نبود، همه چیز او بود، حتی خدای او، خدای خیر و محبت و خدای شر و مصیبت، کاملاً عادی و منطقی بوده است که انسان اولیه طبیعت را بپرستد و پس از مختصر رشد و تکامل مظاهر طبیعت را خدا گرفته، آن بتها و ربوب النوعها و اساطیر را بسازد.

تمدن و تکامل

برای تمدن و تکامل هزاران تعریف و توصیف داده اند ولی چکیده همه آنها را بلحاظ خط مشی و نتیجه حاصله، بمعنای جمع سازمان یافته و خروج انسانها از اسارت طبیعت دانسته اند. با احراز استقلال و عصیان علیه طبیعت از طریق اتحاد بین خود برای استفاده، تسلط و تسخیر طبیعت، سپس ابتکار و اختراع برای بینمازی هر چه بیشتر از آن و بالاخره خلایقیت. بشر روی طبیعت رفتورفته دخالت نموده، محیط اختصاصی برای خویش درست کرد و میان خود و طبیعت فاصله انداخت، خانه ساخت، غذا پخت، زراعت کرد، لباس دوخت، با تجارت و مسافرت محدود دیتهای مکانی و قیود فصلی تحمیلی طبیعت را شکست، با اجتماعی شدن خود را از تنهایی و مقهوریت بیرون آورد، صنعت را بوجود آورد که دخل و تصرف



تجربه، تازه‌ای در زمینه اتکای بنفس یافتند توجه مطلق بود که بعد از آنکای ذهنی و نیروی تعقل انسانی نمودند. عقل را که چاره‌جوی مآل اندیش زندگی و تشخیص‌دهنده خیر و شر دیده بودند حلال یک‌تازمیدان مجهولات و کاشف حقایق نیز شناختند.

لازمه روشنفکری و آزادپنخواهی به آنجا رسید که فلاسفه بزرگ یونان قرن پنجم قبل از میلاد واقعیات و عینیات یعنی تصاویری را که حواس جسمانی ما از طبیعت میگیرند مخلوط با اشتباه و مخدوش دانسته کنار بگذارند و به مجردات عقلی و تشخیصهای نظری رو بیاورند.

فلسفه در مکتب اساتید بزرگ یونان با محکوم نمودن مشاهدات و محسوسات و انکار واقعیات عینی توأم گردید و یک دنیای روحانی، مجرد، عالی، مخالف یا مافوق دنیای جسمانی و طبیعی عرضه نمودند. مفاهیم تازه و اصطلاحاتی از قبیل هیولا، ملکوت، ذات، جوهر، روح، معنویات، ریاضت و اعراض از زندگی حیوانی بکار برده میشد که در آن زمان و بعداً در حقیقت لجامزیبهای با طبیعت و ذهن‌کجی‌هایی برای رهایی از اسارت آن بود. همراه با دانش طلبی فلسفی و رو آوردن بمنطق و مجردات عقلی، اولین قیام علیه خدایان سنتی که چیزی جز مظاهر طبیعت و جلوه‌های طبع انسان نبود در افکار بزرگان چون سقراط ظاهر گردید و فلاسفه بعدی نیز برترید و نوهین آئین اجدادی و بت‌های خیالی برداشتند.

در همان روزگاران، از یکطرف فلاسفه‌ای مثل دموکریت بمبارزه با مکتب روح مسلک سقراط و فلاطون برخاسته، مادرا ابدی و اصیل شناختند،

بمذرون منتهی میشود.

در برابر قدرت امپراطوری و تمدن روم در شبه جزیره ایتالیا نه طبیعت قهار و وحشتناک وجود دارد و نه همسایه‌های مهاجم و خطرناک، فقط در آن طرف ایتالیا و یونان گاهگاه درگیوبهائی با ساسانیان ایران رخ میدهد.

انسان تمدن‌یافته بجنگ طبیعت رفته ضمن آنکه انسانهای دیگر را اسیر می‌کند و سرپیچی در برابر قیود طبیعت و قوانین اشرافی زندگی نموده میخواهد آزادانه برطبق خواسته‌های نفس عمل نماید و اثبات تسلط بر غیر خود کند، در حقیقت شیفته لذت و جاه‌طلبی شده است که در چهره بشری و رضای غرایز حیوانی، اسارت غیر مستقیم طبیعت محسوب میشود، بدون آنکه سجده و کرنش به بت‌های مظاهر طبیعت بنماید، طوق بندگی نفس اماره را بگردن می‌بندد و اسیر خواسته‌های طبع و بیگانه با ارزشهای انسانی میگردد.

دوران تسلط و غرور و فساد امپراطوری به دو شکست و بسترگونی آنها که مقدمه جاهلیت و وحشتناک هزار ساله قرون وسطی است خاتمه پیدا میکند: ظهور مسیح و هجوم زمین‌ها، با اشاعه دین مسیح. توحید جایگزین پرستش نژاد و نفس و طبیعت میشود. اما توحید مسخ‌شده آلوده بروحیات یونان و خرافات توأم با پرستش انسان و فرشته در ردیف خدا، در ایران سلسله ساسانیان و زردشتی‌گری را می‌بینیم، اساس آئین زرتشتی توحید است ولی عناصر چهارگانه طبیعت بزعم آنها یعنی آتش

یا کسانیا مثل اپیکور تمتع از زندگی و لذات جسمانی را اساس فلسفه خود قرار میدادند و از طرف دیگر سوفسطائیها زیر هراس و حساس و حقیقت‌زده دنیا را سراسر بوج و خیال مرفعی مینمودند در حالیکه عده‌ای مثل جالینوس، خم‌نشینی را وسیله خروج از اسارت طبیعت گزیده بودند.

در آن محیط آزاد هر دست‌های براهی رفتند ولی بود مسابقه و پیروی آیدگان بیشتر نصیب دسته مجرداندیشان روحی مسلک گردیده آنان قرنهای قرن ستارگان فروزان آسمانهای اندیشه و دانش و دین شدند.

دنیاداری روم و ایران

دست و پنجه نرم کردن انسان با طبیعت بفلاسفه یونان خاتمه نیافت، بعد از یونان امپراطوری نظامی و اداری روم را می‌بینیم که در زمینه تصرف دنیا و تمتع از زندگی پیشرفته بنحوی با طبیعت و با بشریت دهن‌کجی می‌کند، در عین آنکه بنحو دیگری در چنگال طبیعت با اسارت طبع بشری هستند.

روم نه معتقدات شرق و نه معنویات فلسفی یونان را دارد و نه چندان پایند رب‌الانواع‌های طبیعت است، ارواح اجداد را می‌پرستند که نوعی نژاد پرستی است و زو بهتر خودشان را بر شهرها و کشورهای دیگر تحمیل مینمایند که زمینه امپراطوری و استعمار است. اگوست دروازه معبد بزرگ را بعنوان خاتمه جنگ مینماید، جمهوری را مبدل به امپراطوری میسازد، تمتع از قدرت و فرورفتن در لذات را اقتتاح مینماید که دنباله مستبها و دیوانگیهای آن

و آب و خاک و باد قدوسیت دارند و نقش بزرگی نزدیک بخدائی به آنها داده شده است. برای توجیه جهان و جامعه انسانها مبارزه تکاملی انسان با طبیعت صورت دینی یافته در برابر اهورا مزدا که خدای روشنائی و خوبی هاست، اهریمنی ساخته‌اند که منشأ تاریکیها و شر و بدبهاست و وظیفه هر آدم را برای رسیدن به پیروزی نهائی دنیا از میان برداشتن اهریمن و هرچه اهریمنی است میدانند.

آشتی اروپا با طبیعت

نه آن فلسفه روحی و مجرداندیشی ضد طبیعی فلاسفه بزرگ یونان نمیتوانست زیاد دوام بیاورد و نه هواپرستی و انسان‌پرستی‌های متکی به خرافات و جهل، هریک برودی محدودیت و طاقتوریت خود را ظاهر ساخته معلوم شد که اگر انسان از اسارت طبیعت درمی‌آید بمبند و طاعت چیزهای دیگر می‌افتد.

عکس‌العکس وسیعی در تاریکی قرون وسطی اروپا ظاهر گردید و رنسانس بوجود آمد، رنسانس یا بازگشت به یونان پیشرفته و طبیعت‌نگر و به آزادی، توأم با اعراض از فلسفه مجرداندیش برای رو آوردن بواقعیات مشاهده و تجربه. بعبارت دیگر توجه مجدد بجامعه و طبیعت.



خروج انسان از قبود و اوهام و از اسارتها ، استعدادها را شکفته کرد و به آزادی و آزادیخواهی یروبال داد . بشریت بعد از دکارت و کانت و فرانسیس بیکن دوباره با طبیعت آشتی و با آنچه تصنعی و تحمیلی و وهمی است قهر کرد . اصرار و اعلام نمودند که علم باید آزمایش‌ها و جویانات طبیعت پایه بگیرد و به این ترتیب علوم طبیعی و تجربی و فنون عملی پایه‌گذاری گردید و بعدها هرچیز که واقعیت و نشانی در طبیعت داشته باشد موضوع علم گردیده دانشمندی مانند روانشناسی ، جامعه‌شناسی ، اقتصاد ، سیاست و مدیریت موضوعیت و اهمیت یافت .

طبیعت گرایی را هم در هنر و در علوم و فلسفه می‌بینیم هم در ادبیات و تعلیم و تربیت و سیاست شعار «رمانتیسزم» زیبایی در واقعیت است^۱ . می‌شود ، ژان ژاک روسو کتاب امیل را مینویسد و در قرون بعدی هنر و ادبیات از رومانتیسزم و رئالیسم رویه امیرسونیسزم و سمبولیسزم و فوتوریسم آورده دست‌آخیر برای فرار از تقلیدگری طبیعت به ابداع شکلها و نمونه‌های نوظهور میپردازند که نامش را خلافت هنری میگذارند .

پرستش نوین طبیعت

آزادی طلبی و آشتی با طبیعت منافات با سیردائمی تکامل در جهت احراز استقلال نداشت . بسیاری از متفکرین که کم و بیش مغرور اکتشافات علمی 1 - La beauté c'est la réalité

و اصلی را که ماده میباشد صانع و خالق و ازلی گرفتند .

صفات خدائی را با طبیعت و ماده نسبت داده برای نظامات عمومی طبیعت یا برای عنصر مادی اصالت و حاکمیت مطلقه قائل شده همانها را کافی برای گردش و پیدایش جهان دانستند . طبیعی مسلک (ناتورالیست) شدند و ماده پرست (ماتریالیست) پیدا شد .

ماتریالیسم که در تعداد قلبی از فلاسفه یونان در برابر مکتب سقراط و افلاطون قد علم کرده بود و باین ترتیب حیات تازه میگرفت در عمق و اساس چیزی جز بازگشت به بت پرستی باستانی نیست . آنها هم چون از خورشید و صاعقه یا از رودخانه و چارها بان آثار خیر و شر میدیدند و زندگی را معلول اثر آنها حس میکردند . خورشید پرست و گاوپرست میشدند . از این جهات اختلاف اساسی و ریشه‌ای وجود ندارد .

مارکسیسم هم که اقتصاد و تولید را زیر بنای اجتماع و فرهنگ و تمدن و دین میشناسد و انسان را با انکار ضمنی اختیار و شخصیت ، موجود دست بسته جبر دیالکتیک معرفی مینماید در حقیقت امضا^۲ زیر عهدنامه اسارت انسان در برابر مادیات و طبیعت گذارده اقرار عملی بخدائی و قهاریت طبیعت یا تاریخ مینماید .

مغرب زمین سرمایه‌دار نیز که همه قدرتها و امکانات را در سرمایه و اقتصاد متبلور میسازد و فرد و اجتماعشان یکسره دست و پا برای جمع مال و مصرف‌میزند آنها هم بنحو دیگری بنندگان دنیا و پرستندگان طبیعت اند . بدنبال یا بموازات طبیعی مسلکی و ماده پرستی ، انسان مسلکی

و اعجازهای فکر و فن شده بودند اعلام آزاداندیشی و تبلیغ ضد روحانیت و دیانت نمودند . ولی همانطور که میدانیم رهائی از اسارت طبیعت و احراز آزادی در نظر مدافعین واقعی و اصلیل مترادف بایی قیدی و بی اعتنائی قوانین و نظامات حاکم برجها نیست . بشر متکامل میخواهد اشعار و اختصار نسبت به آنچه میشود و میکند داشته ، محیط مطلوب خود را بسازد . تکامل انسان نه منافات با برنامه و فعالیت دارد و نه بدون هدف و آگاهی میتواند تعقیب شود . بلکه بشر همواره درگیر با دو مساله بوده است : ۱- برنامه زندگی (چه بکنم و چه نخواهم) ، ۲- کنجکاو درونی یا جهان بینی صحیح برای رسیدن به تعادل فکری (علت اشیا و مقصد حیات) .

بنابراین بشر متکامل مختار همواره احتیاج بخدا و اله و معبود بمعنای وسیع کلمه دارد و تعادل روحی و فکری میخواهد بدون هدف و مشوق را کند و فاسد میشود یا به بیراهه و هلاکت میرود . اگر خدا از طریق سلطه طبیعت با دین برایش فراهم نشد بدنبال خدا و هدفی که خود بسازد میرود که این نیز نوعی عصیان علیه تحمیل طبیعت و در جهت خلافت است .

در قرون مابصر توجه مجدد با طبیعت و تحلیل آنچه طبیعی است تا آنجا پیشرفت که برخی از دانشمندان طبیعت پرست و انسان مسلک شدند . البته نه بصورت قدیمی که آفتاب و رودخانه نیل و پا گاو و سوسمار را پیوستند و بت دستی بسازند ، رشد فکری و کشفیات علمی آنها را بتوانین عمومی و نظامات کلی جهان معتقد ساخته بود . بطوریکه جوهر طبیعت و عنصر اولیه

با هومانیسزم مادی رایج شد . این مکتب بیشتر ناظر بر انسان و جوامع انسانی بوده با استثمار و استعمار مبارزه مینماید . از این راه خواسته‌اند تا حدودی جریان جبر دیالکتیک که انسان را بی اثر و بی ارزش می‌نماید و معنویات و انسانیت را ندید میگرد کرده باشند .

در انسان مسلکی مادی خلافت و اصالت به انسان و استعدادهای او داده میشود و اهریمن این آئین «از خود بیگانگی»^۱ است . و بالعکس چون در این مکتب آزاد شدن و شکوفائی استعدادهای ذاتی انسان را کافی برای نجات و رشد و سعادت جامعه میدانند ، مواجه با غرور انسانی و یک نوع «خود بزرگ بینی» با «استغناء» و تکبر هستیم .

انسان مسلکی مادی در عین تجلیل و طرفداری از مقام انسان و نقش اساسی خلاقه دادن بکار انسان او را مقهور جبری دیالکتیک میشناسد و در عین برنامه‌مدان برای انقلاب و مبارزه و مقصد شناسی برای جامعه انسانی انکار هدف‌داری تکامل عمومی و برنامه‌دهنده آنها مینماید . از یک طرف طبیعت پرستی است زیرا نوع انسان را که جزئی از طبیعت است هدف و معبود قرار میدهد و از طرف دیگر در جهت خروج از اسارت طبیعت و تکامل در پرستش است زیرا که انسان را بنیان از طبیعت و خدا گرفته خودانگیزه و خودانگیزه‌اش تصور مینماید ، ولی علاوه بر آنکه در جهان آفرینش هیچ موجودی نمیتواند در حالت چیزی یعنی بدون انگ و ارتباط و استفاده از خارج خود سازنده و تکامل‌کننده باشد . مطلب فوق تناقض دیگری از تناقضهای



مارکیسم محسوب میشود .

خلاصه جریان

بنابراین رابطه انسان با طبیعت بطور کلی یک رابطه ناکستنی بوده است . در ابتدای سیر تکاملی عملا و عقیده بکسره غوطه در طبیعت و مقهور بوده جز طبیعت چیزی را نمیدیده و نمیپرستیده است و در آخر کار از راه علم و احساس باز طبیعت را حاکم کلی و خود را مقهور و مجبور شناخته است . فقط در وسط رقیبی برای طبیعت مادی ساخته به چشم دشمن بدان نگریسته مابین مادیات و معنویات تعارض مطلق برقرار ساخته است .

رابطه قرآن با طبیعت

اینک که رابطه انسان با طبیعت و افراط و تفریطهای آن از پرستش تا انکار را دیدیم بسراغ نظری که ادیان الهی و رابطهای که توحید یا یکتاپرستی با طبیعت و مادیات و زندگی داشته است میرویم . بعنوان مدرک بحث قرآن را انتخاب می‌نمائیم که کتاب اعتقادی خودمان است و همانطور که در مقدمه مقاله گفتیم خالصترین و عالیترین کلام توحید میباشد .

اتفاقا نزول ، با اگر ترجیح میدهند ظهور ، قرآن در وسط آن دو دوران قهر و آشتی مغرب زمین با طبیعت و در بحبوحه تاریکی قرون وسطی بوده است ؛ قرن هفتم میلادی ۱۱ قرن بعد از فلاسفه مجرد اندیش یونان و ۱۱ قرن قبل از فلاسفه طبیعی مسلک و مادی اروپا قرار دارد .

توجه قرآن به طبیعت

برخلاف معمول پیروان و مخصوصا روشی که در طی بیش از هزار سال اهل کلام ، علمای فقه و حتی مفسرین بتبعیت از فلسفه یونان داشته‌اند ،

قرآن توجه و تمسک فوق العاده به طبیعت کرده است . توجهی با تنوع و تفصیل و تاکید فراوان بر بیان عامیانه ملموس و محسوس ، تقریبا بکلیه مظاهر و آثار طبیعت ، از اوج آسمانها تا فرش و درون زمین ، از جمادی و گیاه و حیوان تا آدمیزاد و انسان ، در خلقت و خلقیات ، در فرد و اجتماع ، در تاریخ گذشته و در سرنوشت آینده

برای یادآوری مطلب و درک بهتر موضوع ضرر ندارد فهرست وار بعضی از نمونهها و آیاتی را که شاید در مجموع متجاوز از هزار باشد ، شاهد بیاوریم .

اولا در اسم گذاری سورهها میبینیم انتخاب چشمگیری روی موجودات و آثار طبیعت رفته است ؛ بقره ، بزرگترین سوره ، قبل یکی از کوچکترین سورهها ، عنکبوت ، نحل ، رعد ، نجم ، دخان ، قمر ، حدید ، شمس ، لیل ، نمل ، زلزله ، فلق و غیره .

آسمان و زمین و ستارگان با حرکات و روشناییهای آنها جایگاه واقعی در قرآن دارند ؛ وَفِي السَّمَاءِ رِجْجًا مَّاءً يُسْقَى بِهِ السَّمَاءَ بَنِينَهَا يُأْتِيهَا الرِّيحُ عَنِّي مُدَوِّجَةً ، وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ، وَالسَّمَاءُ زُفْرًا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ ، يُسَبِّحُ بُحْبُوحَةَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ، وَالْأَرْضُ بِحَسْبِ ذَلِكَ لَهَا ، وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى وَالنَّهَارِ لَمَّا تَجَلَّى . . . از آسمان که پائین می آید پدیدههای جوی زمین مورد بحث فراوان هستند (ه آیه و اشاره به باد و ابر و باران) : أَوْحَيْتُ بَيْنَ السَّمَاءِ وَبَيْنَ الْأَرْضِ وَرَعْدُ وَبَرْقٌ ، وَ أَنْزَلْنَا الرِّيحَ لَوَاقِحَ ، يُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَافِصًا مِّنَ السَّمَاءِ ، أَنْ تَزُولُوا

أَنَّ اللَّهَ يَرْجِي سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رِيًّا فَمَتَّى الْوَدُوقَ يُخْرِجُ مِنْهَا مَاءً وَيَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مَنَ شَدِيدًا مِنَ الْجِبَالِ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ مُّصَفًّى بِمِثْقَالِ ذَرَّةٍ وَاللَّهُ عَلِيمٌ خَبِيرٌ ، يَكْدُسُ بِهَا بِرُوحِهِ يُدْخِلُهَا فِي السَّمَاءِ ، فَأَنْزَلْنَاهَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً كَثِيرًا ، إِنَّ اللَّهَ بِعَذَابِكُمْ عَلِيمٌ خَبِيرٌ ، فَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَلَكَهُ بِحَبْلٍ فِي الْأَرْضِ .

نسبت بزمین و عوارض آن سخن زیاد رفته است ؛ وَالْأَرْضُ قَرَشًاهَا فَتَحْمِلُ الْمَاهِدُونَ ، أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ . . . إِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ ، وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ ، يَوْمَ نُزِّلْنَا فِي الْأَرْضِ وَالْجِبَالِ وَكُنَّا فِيهَا كَثِيرًا مِّنْ قَبْلِ ، وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ ، وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ مَسَاقًا فَجَعَلْنَا مِنْهَا رِجًّا وَجَعَلْنَا فِيهَا مَنَ شَدِيدًا ، وَفِي الْجِبَالِ جُدَدًا بَحْرًا وَحُمْرًا مُّخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا ، وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَأَنْبَارًا وَسُبُلًا لَّعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ، هُوَ الَّذِي يُسَوِّدُ لَيْلِيَ الْبَحْرِ وَالنَّهْرِ حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِ ، فِي بَحْرِ لَيْلِي تَخَافُ شَوْكًا تَوَالِي سَوَابِقَ الْبِحْرِ إِنَّ هَذَا لَعَذَابٌ مُّؤَلَّمٌ ، وَهَذَا يُلَاحَظُ أَجَاجٌ وَ مِنْ كُلِّ نَاقِلٍ تَاجِلُونَ كَحَمَلٍ كَرِيمًا ، وَتَسْتَخْرِجُونَ مِنْهَا نَاقِلَاتٍ لِّسَوَابِقِ الْبِحْرِ ، وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا . . .

از نوع نباتات وحشرات و حیوانات بوفور نام برده میشود ؛ اشجار ، چراگاهها ، باغات با درختان بهم پیچیده و سوبه فلک کشیده یا بر از میوه ، زنبور و خرما و انار و انجیر ، زنبور عسل با خوراک و منزل آن ، مور و ملخ و پشه و عنکبوت ، کلاغ و کبوتر و مدهد و ماهی ، اسب و استر و شتر و الاغ ، گوسفند و بز و خوک و گاو



به انسان که میرسیم معلوم است عنایت ناگجا می‌رود: از قصد آفرینش او و آن دوران واسط خاکی، سلول، نطفه درهم آمیخته، جنین شیرخوارگی، جوانی، رشد، پیری و بالاخره قبر. توجه صرفاً به بدن و خوراک نبوده، نفس انسان و تنسویه و تنظیم آن با التقات بهالهامهای زشتی و پاکی و انسانی که استعداد دو طرفه دارد، از ضعف و شتابزدگی انسان صحبت می‌نماید و از یاغیگری و غرور او، انسانی که «لَعَلِّي خُلِقْتُ عَظِيمٌ» و کلیم الله و روح الله هم می‌شود و صالحین آنها وارث زمین می‌گردند. هم فرد مورد عنایت اوست هم طاقفه و امت و نسل...

بطور خلاصه قرآن در مهد زمین و آسمان جا دارد. از اوج هوا تا قعر دریاها سیر میکند، روی چمنزارها و بر سرکوهها منزل می‌گیرد، در بیابانهای غیر ذی زرع و در جنات الفاغاف دیده می‌شود، با وحشی و اهلی حیوانات و با زشت و زیبای حضرات سروکار داشته، خجالت نمی‌کشد مثل از پشه بزند و زنبور عمل با زمین بی‌زبان را مهبط وحی و سخنگوی خدا بداند، در نظرش کوهها چون ابر در حرکتند، ستاره‌های عظیم آسمان و درخت ناچیز را پهلوی هم بسجده می‌بیند، از بلندی آسمان و نظامات حاکم بر آن و موازینی که انسان باید رعایت نماید در یک آیه سخن می‌گوید و بطور کلی جهان و نظام و انسان در نظرش تفکیک ناپذیرند و در توحید جا دارند.

اختلافات اساسی

قرآنی که این اندازه هماواز با طبیعت است و حتی بیش از کتب

طبیعت نیست.

برای انسانی که در مراحل قبل از رشد کامل فکری و روحی و عملی میباشد چون درک توحید خالص کار آسانی نیست کمال جوی و نقد سربلندی او با خودخواهی قومی و تعصبهای خرافی مخلوط شده از آن میان نیایش اجداد خانوادگی یا بزرگان دین سردمی آورد.

یکی از آفات ادیان توحیدی - که اسلام و تشیع نیز از آن مستثنی نشدند - همین روح قلوب دربارۀ پیشوایان برحق و مقدسین و انتساب صفات اعلی و اعمال الهی در حق آنهاست، یعنی در حقیقت اعراض از توحید طبیعت.

قرآن با چنین حرکت ارتجاعی به طبیعت پرستی و آلوده شدن توحید نیز در آیات مکرر مخالفت آشکار نموده، نظرش را در دعوت عمومی «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ إِلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا آيَاتِنَا مِن دُونِ اللَّهِ»^۱ خلاصه مینماید و همانطور که از بت پرستی بهزار است، نسبت به شخصی پرستی هم انزجار دارد.

۲- قرآن از طبیعت استفاده برای ارائه خدا و آخرت و آفرینش

۱- آل عمران ۶۴- بگو ای اهل کتاب بهایید (بدور) کلمه‌ای که بین ما و شما مشترک است (جمع شوم) و آن اینکه بندی بجز خدا نکنیم و چیزی را با او شریک قرار ندهیم و بعضی از ما بعضی دیگری از نوع خودمان را ارباب نگینند.

علوم طبیعی توجه همدجانبه طبیعت و نقش آن روی انسان دارد، نه تنها متمایز از کتابهای ادبی، اخلاقی، فلسفی و دینی قبل و بعد خود میباشد که تماماً بی‌اعتنائی یا کم‌اعتنائی نسبت به طبیعت و مادیات زندگی داشته‌اند بلکه با آثار و آداب و آئین‌ها و با افکاری که بصورت پرستش دینی، احترام سنتی، التقات علمی یا اعتقاد فلسفی و طبیعت و دنیا آورده‌اند اختلافات اساسی بارزی را نشان میدهد:

۱- قرآن خودباخته عظمت و قدرت طبیعت نشده، موجودات و پدیده‌ها را «آیات خدا» نامیده، انسانها را از تواضع و تسلیم به آنها که خوی پیشینیان وحشت زده بوده است شدیداً منع میکند و در آیه سجده تصریح مینماید که «وَمِن آيَاتِنَا اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ وَاسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ إِن كُنتُمْ رُتَابَةً تَعْبُدُونَ»^۱

همانطور که میدانیم و آیات فراوانی از قرآن شاهد مطلب میباشد قسمت عمده‌ای از برنامه رسالت خاتم النبیین و پیغمبران گذشته مبارزه با بت پرستی با شعار عمومی مالکم من الهه غیره بوده است و یکی از نمونه‌های شرک شخصی پرستی است (عیسی پسر خدا در نزد مسیحیان و عزیز پسر یهود در نزد بعضی از یهودیان). شخصی پرستی از نظر روانشناسی و جامعه‌شناسی و دینی چیزی جز احیای شرک و پرستش مظهر جاندار زنده یا مرده‌ای از مظاهر ۱- فصلت ۳۷- و از نشانه‌های او شب و روز است و خورشید و ماه، سجده بخورشید و ماه نکنید، بخشدانی که آنها را آفریده است سجده نمائید، اگر واقعا او را می‌پرستید.

مینماید ۱۱۰ فون قبل از آنکه فلاماریون دانشمند ستاره‌شناس معروف فرانسوی کتاب Dieu dans la nature (خدا در طبیعت) را بنویسد قرآن خدا را نه تنها در آسمان و از دیدگاه علم هیئت، بلکه از درون خاک تا به نرها بجهت مبین معرفی کرده میگفت «سَبِّحُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ الشَّعَائِرَ الْأُخْرَى إِنَّ اللَّهَ عَلِيُّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»^۱

۳- طبیعت را با همه وسعت و سیطره‌اش مسخره شده برای انسان و مادون انسان معرفی مینماید:

«وَسَخَّرْنَا لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنَّجْمُ مَسْرُورَاتٌ يَا قَوْمِ! وَجَعَلْنَا لَكُمْ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَاسْمِعُوا هِيَ مَا كَيْفَهَا وَتَكَلَّمُوا مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَالْقُدُورِ»^۳

«وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ لَكُمْ الْبَحْرَ لِيَتَاكَلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسَخَّرَ مِنْكُمْ جِوَارِحًا»

۱- عنكبوت ۱۹- در زمین سیر کنید تا ببینید چگونه خداوند آغاز خلقت نموده، سپس مرحله بعدی را می‌آفریند همانا که خداوند بر هر چیز تواناست.

۲- نحل ۱۶- شب و روز را برای (استفاده) شما تسخیر نمود و خورشید و ماه و ستارگان تسخیر شدگان اراده و امر او میباشند.

۳- ملک ۱۵- و زمین را برای شما آرام نمود بنابراین در اطراف و جوانب آن حرکت کنید و از روزیض بخورید و (بدانید که) حشر و نشر شما بسوی او است.



جَلْبَةً تَلَسُّوْنَهَا وَتَرَى الْفَلَكَ مُوَجِرٌ فَبِئْرَ فَبِئْرٍ وَتَلْبُغُوْنَ مِنْ قَضِيهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُوْنَ ۱
وَالْأَرْضُ وَصَعْبًا لِلْأَنْعَامِ ۲

۴- آثار و محصولات طبیعت را نعمتهای خدا دادی برای بهره برداری و شکر گذاری انسانها میداند. قرآن برخلاف فلاسفه خم نشین یونان، مترادفان هندوستان، صوفیان روحی مسلک و تارک دنیا های مسیحیت، نعمتها فرآورده های طبیعت و مادیات مورد احتیاج زندگی را حلال و مجاز، در حد معتدل و معقول می شمارد بلکه استفاده صحیح و تولید و توزیع آنها را نشانه توحید و شکر نعمت و از جهتی وظیفه بندگی می شناسد. مادیات و معنویات در نظر او با هم پیوند دارند. از ماده و زندگی دنیا فضیلت میسازد و از فضیلت و معنویات نعمات مادی اخروی را بیرون می آورد.

امروزه ما شاهد رواج همه جانی روحیه شدید ضد مصرف و ضد آداب و آرایش زندگی هستیم که در واقع عکس العمل افراط و انحرافهای چند قرن گذشته تمدن غربی است. تمدنی که هدف آن بهره مندی حداکثر از زندگی و دنیا داری و دنیا پرستی شده بود و استثمار زیردستان و تعدی بدیگران را مجاز و لازم می شمرد.

۱- نحل ۴- و او کسی است که در بارها مسخر کرد تا گوشت تازه از آن بخورد و زینتی که لباس میکند استخراج نماید، و کشتی را می بینی که دریا را شکاف میدهد، و برای آنکه از فضل او بهره بجویند و شاید شکر گزار شوند.
۲- رحمن ۹- و زمین را برای خلق قرار داد.

لَكُمْ وَ لَاتَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُتَعَدِّينَ كَلُوا بِمَا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ ۱ - يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُطِغُوا أَنْفُوكُمْ وَلَا أَوْلَادَكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ ۲ - وَالَّذِينَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ لِمَا لِيَدِيهِ مِنَ الْحَرَامِ ۳
در منطق قرآن نعمات خدا مانند آیات خدا، که هر دو در طبیعت

است، باید وسیله زندگی و نیروگیری در طریق تقوی و توجه بخدا و تحریک بسوی سعادت و آخرت باشد. تعجب و ملامت نمیکند که چرا با وجود نعمات الهی طبیعی ملاحظه کاری از غیر خدا مینمائید. کفر به خدا میورزند، تنها در گرفتارها پناه به او می آورند و یا مغرور بقدرت خود و غافل از بازگشت خدا بسوی خود میشوند. باز هم چند آیه:

وَلَهُ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَالَّذِينَ وَصَّيْنَا أَقْفِيؤَاللَّهُ تَتَقُونَ ۴
۱- مائده ۸۹ و ۹۰- ای کسانی که ایمان آورده اید چیزهای پاکیزه ای را که خدا حلال کرده است تحریم نمائید و زیاده روی (تجاوز از حدود خدا) نکنید که خدا تجاوزکنندگان را دوست ندارد.

۲- منافقون ۹- ای کسانی که ایمان آورده اید دارا غیبهای شما و فرزندانان باعث نشوند که شما را واله و غافل از یاد خدا نمایند.

۳- معارج ۲۴- و (مؤمنین) گمانی هستند که در دارا غیبهای آنها حقی برای درخواست کننده و محروم معین شده است و معلوم و مسلم میباشد.

۴- نحل ۵۴- و برای او (یا بسوی او و بسود او) است آنچه در آسمانها و زمین وجود دارد و (همچنین) دین دائمی ازلی برای او است آیا معذک پروا از غیر خدا مینمایند ؟

قرآن در توصیف طبیعت و توصیهای که برای برخورداری از نعمات دنیا مینماید نه آن اسراف و اساک و افراط و انحرافها را اجازه میدهد و نه این بدبینی و سختگیری و بی قیدیها را. تاکیدهایی که برای خوردن و آشامیدن و آرایش و استفاده از نعمات طبیعی خدا دادی مینماید علاوه بر تحریم اسراف و تعدی و اساک توام با همدفا گیری خدا و آخرت و رعایت تقوی و عدالت است. چند آیه: فَأَنْشُرُوْهَا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ ۱ - كَلُوا وَ اشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَ لَاتَعْتَدُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ۲ - كَلُوا مِنْ قَمَرِهِ إِذَا أَغْمَرَ وَ أَتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ وَ لَاتَسْرِبُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ ۳ - قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ مِنَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الْمَرْغِيِّ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ ۴ - يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْزَنُوا كِتَابَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ ۵ - پس در زمین بجز جستجوی فضل و نعمت های خدا برانگنده شوید و بسیار یاد او باشید.

۲- بقره ۵۷- بخورید و بیاشامید از روزی خدا (ولی) از فساد کنندگان تبهار نباشید.

۳- انعام ۱۴۲- و زمانی که میوه میدهد از میوه آن بخورید و حقوق واجب را در موقع برداشت بپردازید و اسراف نکنید که خدا اسراف کنندگان را دوست ندارد.

۴- اعراف ۳- بگو چه کسی آرایشهای را که خدا برای بندگانش (از زمین) بیرون آورده است، و پاکیزه های روزی را حرام کرده است ؟ بگو اینها برای کسانی است که ایمان آورنده در زندگی دنیا و اختصاصی روز قیامتشان است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قَامْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ إِلَى الصَّلَاةِ وَاجْلِسُوا كَمَا جَعَلَكُمْ اللَّهُ طَيِّبًا وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ ۱ - وَالَّذِينَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ لِمَا لِيَدِيهِ مِنَ الْحَرَامِ ۲
همه اینها را که جمع بندی میکنیم و رابطه قرآن با طبیعت را

مقابل رابطه انسان با طبیعت میگذاریم میبینیم قرآن بمصدقاتی « وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّمًا مُتَقَدِّمَةً شَهِدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونُ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا ۳ » در وسط افراط و تفریط انسانها و مافوق آنها قرار دارد.

۱- روم ۳۲- و چون مردم را گرفتاری و زبانی برسد پروردگارش را صدا می کنند و به او بر میگرددند ولی همینکه آنها را زحمتی از او برسد مدهای از آنان به پروردگارش شرک میورزند.

۲- زخرف ۱۱- ۱۳- و (آن خدایی) که تمام زوجها و اصناف موجودات را آفرید و برای شما از کشتی و چارپایان وسیله سواری بوجود آورد تا بر پشت آنها استقرار یافته، نعمت پروردگارتان را بیهاد آورید و بگوئید منزه است خدایی که این مرکوب را در تسخیر ما قرار داد در حالی که خودمان توانای آنها نداشتیم و همانا که ما بازگشت کنندگان بسوی پروردگارشان میباشیم.

۳- بقره ۱۲۲- و این چنین شما را امت میانه (معتدل و در حد وسط) قرار دادیم تا شاهد و نمونه بر مردم باشید و پیغمبر بر شما نمونه و شاهد باشد.

۳۵ توحید - طبیعت - تکامل

بشر چه آنموقع که طبیعت را خدای خود میدید، چه آنزمان که با طبیعت قهر کرده آنرا سبب گمراهی میگرفت و چه بعداً که بتوصیف علمی و تعظیم و پرستش فلسفی طبیعت پرداخته است همه وقت از دیدگاه کسی صحبت میکند که محتاج طبیعت و لحاظ در تاریکی درون آن بوده راهی به بیرون نبرده است و زبان حالش رباعی عمر خیام است که میگفت:

آنانکه محیط فضل و آداب شدند
در جمع کمال شع اصحاب شدند
ره زین شب تاریک نبردند بیرون
گفتند فسانهای و در خواب شدند.

اما در قرآن کوفی که دید و سخن از بیرون و بالای طبیعت و انسان است، همانطور که گوینده با همه توجه بر رفعت و وسعت طبیعت خودباخته آن نموده از موضع تسلط و مالکیت هدیه انسانش مینماید. با وجود چنین کرامت دلباخته انسانیت نیز نیست که او را برتر از تمام موجودات بدانند و بنا بطور کلی و بلا شرط دارای ذات پاک بی تقصیر و عزیز و کاملش بشناسد:

وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَا هُم لِي الْأَنْبِيَاءَ وَالنَّبَرَةَ وَرَفَعْنَا هُمْ مِنَ الْكَافِيَّةِ وَفَعَلْنَا هُم عَلَى كَثِيرٍ مِّنْ خَلْقِنَا تَفْضِيلًا. ۱ انسان را با وجود دریافت روح

۱- اسراء ۷۲- و بتحقیق آدمزاد را گرامی داشتیم و در خشکی و دریا (بر مرکب مراد) سوارشان کردیم و از محصولات پاکیزه روزیشان دادیم و نسبت به بیشتر آنها که آنفردیم برتری خاص عطایشان نمودیم.

۳۶ رابطه قرآن با طبیعت

الهی، موجود مادی ساخته خاک، برگردنده بخاک و برخیزنده از خاک معرفی مینماید: **يٰٓاٰدَمُ خُلِقْنَا مِنْ طِيْنٍ وَّجَعَلْنَاكَ كَلِمًا وَّجَعَلْنَاكَ طَبِيعَةً لِّمَا يَشَاءُ النَّاسُ** (طبیعت آفریده خدا برای انسان است و انسان هم برای رسیدن و برگشتن به خدا است).

از کلام رابعه خلایقیت، عالمیت، رحمت، هدایت و وحدت استشمام میشود. کلام، کلام توحید است.

تکامل ۳۳

تحقیق را به عقب برده در پیوند زیست شناسی و دبیرین شناسی و زمین شناسی و با استفاده از فیزیک و شیمی و هیئت بدنسال مبداء حیات میگردند و درصدد کشف اولین ذره تولید مثل کننده یا حلقه اتصال جماد و حیات هستند.

اما ر جهت مقابل یعنی بطرف آینده و جلو، بنظر نمی آید علم تازه یا بحث خاصی، برای آنکه ببیند و بگوید حیوان تکامل یافته بصورت انسان در آمده چه مراحل را در هیئت انسانی طی کرده و میکند و بکجا باید برسد، وضع و تعقیب شده باشد.

اگرچه موضوع علومی مانند تاریخ، تعلیم و تربیت، روانشناسی، جامعه شناسی و حتی فلسفه های سیاسی و اقتصادی چیزی جز مطالعه کیفیت تحولات فرد و جامعه انسان نیست و روشهای سوق دادن انسانها را به آنچه مطلوب است جستجو مینماید. اما بطور سیستماتیک پاسخ به این سوالات را نداده یا نمیدهد که انسان آیا متحول و متکامل است، تحول یا تکامل او چگونه و چند طرفه است، چه اختلاف با تکامل انواع دارد، به چه سمت یا سمت هائی می رود و بکجا باید برسد.

مارکسیسم با فلسفه اقتصادی و طبقاتی تاریخش تا حدودی و بنحوی جوابگوی بعضی از این پرسشها در سطح جوامع است و نسبت به آخری حالت انکار یا لااقل اعراض را دارد.

اخیراً در نظریه عمومی سیستمها (General Systemes theory) با علم نظامها، با دید فلسفه طبیعی جدیدی که برازمیدارند اندیشه

تکامل

چه جنجالی بر سر تکامل منگوبین دین راه انداخته و چه تعصبی بعضی از مدافعین دین در رد تکامل بخرج میدهند! . . .
اعلام نظریه تکامل یا تطور انواع از طرف داروین که خود مسیحی خداپرست بود، و انتساب نژاد انسان به میمون که با تحقیقات و اکتشافات بعدی مورد تجدید نظر قرار گرفت، در اروپا حربه های علیه روایات عهدین و آئین مسیحیت شد. و بدنبال آنها مقلدین ایرانی پیراهن عثمانی برای کوبیدن اسلام درست کردند.

تکامل امروزی

قبل از داروین دانشمندان دیگری از جمله لامارک معتقد به تحول موجودات زنده شده و اصل تطور را اعلام نموده بودند. بعد از داروین ضمن آنکه اساس تکامل از نظر علمی و تجربی ناپید و تکمیل گردید دست کاربهای زیادی در کیفیت و عوامل آن بعمل آمد. علاوه بر اینها دانشه



با مسئله تکامل را وسعت بیشتری داده نقلیه نظامهای طبیعی تعمیم میدهند. اعم از موجودات زنده یا ارگانیک (از سلول تا انسان) و نظامهای دین ارگانیک (از ذرات سازنده تا کهکشان واز اتم تا ویروس) و بالاخره نظامهای فوق ارگانیک (از اکولوژی تا جامعه جهانی).

در کلیه سیستمها با نظامهای طبیعی فوق الذکر اولاً یک سلسله خواص مشترک میبینند (کلیتهائی با خواص تحلیلناپذیراً - خود نگاهداری در محیط متغیر - خودآفرینی در محیط مخالف - حد واسط بودن و همآهنگکنندگی در سلسله مراتب طبیعت) و ثانیاً آنها را مشمول تکامل میبایند. تکامل را هم بمعنای توسعه و تحول، از حالت ساده محزی بطرف حالت نامحتمل با تفصیل و پیچیدگی بیشتر، از طریق تجمع و ارتباط گرفتن اجزاء و سازمان یافتن، میگیرند.

بنا به این نظریه جهان کلیت واحدی است مرتبط و متکامل دارای سازمان و نظامهای متشکل از بینهایت کلیتهای درجات مادون متوالی که هر یک از آنها بنسوبه خود نظام مستقل و مرتبط با سایرین بوده جزئی از نظام بالاتر محسوب میشود و اجزائی را دربر میگیرد.

در کتاب Ervin Laszlo تحت عنوان «جهان از دید نظام گرا»^۱ و در صفحه ۱۳۵ چنین میخوانیم:

1 - Irreductible
 2 - The systems view of the world ترجمه آقای سعید رهنما، چاپ تهران مرداد ۱۳۵۵ - تشریح: سازمان مدیریت مهمتی.

از جهتی مانند دانشمندان خدا شناس هستند که در جهان نظم ثابت و قوانین یکسانی را دیده نظام را قبول دارند ولی ناظم را، چون بچشم و احساس ندیدند نمیپذیرند. دانشمندان سیستم شناس هم با آنکه سیستمهای طبیعی را هدف جواً میدانند بعضی از آنها اصرار دارند که برای تکامل گذشته سیستمها که در جهت نظم و تفصیل و پیچیدگی پیش رفته است هدف از پیش تعیین شده را رد کنند. نه برای جریانهای حال و آینده هدفی سراغ میدهند و نه از هدف دهنده یا بسوی خود پرندهای نام میبرند.

اگر قبول داشته باشیم که تکامل انسان به لحاظ بدنی و عضوی (ارگانیک) مانند تکامل حیوانات آموزشی بحد توقف رسیده است و فقط در زمینه خلقیات یعنی موافق و ملکات و روحیات است که تغییراتی رخ میدهد و از طرف دیگر معلومات و مکتسبات انسان که ترقی و توسعه عظیم میباشد میراث و محصول انسانیت است، ناچار به این نتیجه میرسیم که قلمروی فعلی تکامل انسانی در ملکات اخلاقی و روحی (خوب یا بد) او میباشد که از طریق تعلیم و تربیت و تمرین و تاثیرهای محیط حاصل میگردد. یعنی همان قلمروی مورد نظر و عمل ادیان که عنایت بنفس انسان و سعادت و عاقبت شخصی او دارند، در حالیکه ایدئولوژیهای سیاسی و اجتماعی (صرف نظر از مسلکهای هومانستی اخیر) فرد را بیشتر بخاطر ملکات و مصالح اجتماعی مورد توجه قرار میدهند و بهره مندی شخصی از تکامل و

... طبیعت آمیزه ای است از همنوائی و تعادل پویا. پیشرفت از پائین آغاز میشود. بی آنکه تحکمی از بالا نازل شود. بدین سان پیشرفت محتوم است؛ و در ضمن بیمرز و بی انتها است. برای آنکه بتوان «بآن» بود، باید بدان منطبق شد یعنی که باید حرکت کرد. در انتخاب مسیر پیشرفت اختیار هست، اما این اختیار در گروی میزان سازگاری با ساخت پویای کل است.

تا آنجا جلو میروند که در جهان مادی تکامل را اصل گرفته طبیعت را مظاهر دینامیک یا چهره های با تعادل موقت تکامل، در جایگاه مکان - زمان ا تلفی مینمایند. همانطوریکه گفته شده است انرژی، که بطور مرموز نامرئی در همه جا و همه وقت سیلان دارد، اصل و پایه جهان فیزیکی میباشد، آشفتنی هائی در جریان انرژی رخ داده، گره خوردگی هائی بوقوع میبویدد که حالت منما یز یکپارچه پویای استوار دارد و نام و چهره اش ماده میشود. مانند گرداب یا کف و موج و آبشار که تماماً حالات و تظاهرات غیر ثابت منعقد نشده ولی پایدار مکرر جریان آب هستند.

تکامل و ادیان

البته دانشمندان سیستم شناس و فلاسفه نظام مسلک در عین آنکه اعلام مینمایند نظم واحدی بر همه چیز در همه جا و همه وقت حکومت دارد^۲

1 - Space-time

۲- این همان اصل بگناختی طبیعت است و قبول اینکه «در سراسر کیهان شرایط مشابه نتایج مشابه را سبب میشود».

اصلاح نفس برایشان مطرح نیست.

بعد از رنسانس اروپا چون حساب علم و دین را جدا کردند و در قرن تو زده م مد و معمول بطرف بی خدائی رفته بود، امروزه دانشمندان هم که اعتقاد دینی یا الهی دارند هنوز شرم میکنند که موضوعات مورد علاقه علم و دین را مخلوط نمایند. عملاً چنین شده است که تکامل خاصه انسان صراحت علمی و عنوان تحقیقاتی پیدا نکند.

تکامل در قرآن

قرآن در سیزده قرن قبل از داروین و چهارده قرن قبل از علوم نظام شناسی تکامل را درباره انسان و درباره جهان جزو اصول توحیدی اعلام نموده است. مبدا تکامل انسان و پیدایش حیات را خیلی عقبتر از زیست شناسان برده هم جهت راه برای آن تعیین کرده، هم مقصد و هدف را روشن ساخته و هم وسایل و لوازم تکامل را در برابر ما گذارده است. تکامل قرآن به لحاظ مقیاس، مسیر و مقصد قابل مقایسه با تکامل علمی نیست. تکامل علمای طبیعی و نظام شناس، که «از کجا آمده» و «بکجا میرود» را انکار یا اعراض دارد، یک حرکت بی سر و ته و کور است. توجه محدود بقطعه ای از مسیر کلی دارد.

اعلام قاطع و بدهاء خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ آدم را صریحاً بگل می رساند و در آیات دیگری اشاره بر مراحل ماقبل (گل خشک در خلق ۱- سجده ۲ تا ۱۰) و آفرینش انسان را از گل آغاز نمود.



الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ) و مابعد (لجن با گل سیاه بد بو که همان ترکیبات آلی کربنی گازدار است ، در مَن حَمَاءٍ مُّسْتَوْسَوٍ) تا حالت حلزونی و گرم مانند (در خَلْقِ الْإِنْسَانِ مِنْ عَلَقٍ) ، میشود .

در مورد آب که ماده عمده و ضروری پروتوپلاسم و کلیه موجودات زنده است و بقول Lyall Watson^۱ ناپایدارترین محیط ترکیبی طبیعی و در عین حال مساعدترین محیط برای حیات میباشد دو اشاره قابل توجه در قرآن آمده است ، یکی وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ حَلَقًا مُّسْبِغًا حَيًّا^۲ و دیگری وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ^۳ .

در روایات معتبر نبوی صحبت از عالم ذر بعنوان دوران قبل از خلقت عالم میشود و در خطبه اول نهج البلاغه بحث مفصل مرموز عجیبی روی مبدا آفرینش جهان رفته است که سیال رقیق موج بادمانندی همدمها را فرا گرفته بوده از اینطرف به آنطرف رانده و ویر داده میشده و اجرام و انفال پدید می آمده است .

۱- دانشمند انگلیسی زیست شناس مولف کتاب Super nature (Anchor Press New York 1973)

۲- انبیاء ۳۱- و هر چیز زنده ای را از آب ساختیم (با قرار دادیم) .

۳- هود ۸- و عرش او (با کرسی قدرت و تربیت او بر انسان) روی آب میباشد - و هوالذی خلق السموات والارض فی ستة ايام و كان عرشه علی الماء لیلوكم انکم احسن عملا .

۳- جواب بومعنی و آیتدنگر خداوند نیز قاطع و فوری است :
إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ^۱ .

۴- آنگاه خداوند برای اثبات نظر خود وسیله ای را که آدمیزاد موقعیت و کرامت معهود را نشان خواهد داد آزمایشوار ارائه میدهد ، آن وسیله علم است : وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ - قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا بِمَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ^۲ .

علمی که در اینجا عنوان شده است ، با توجه به تعبیرهای بکار رفته بنظر می آید هم جنبه اطلاع و انفورماتیک (انباء) را دارد و هم جنبه اشعار و نامگذاری را که از امتیازات انسان است .

توضیح مطلب بدنبال آنچه در صفحه ۳ در ذیل عنوان تصدن و تکامل اشاره کردیم آنکه وجه امتیاز انسان نسبت به باهوشترین واجتماعی ترین حیوانات طبق نظریات علمی اخیر آگاهی و اشعار او به احساسات خود در حال و گذشته میباشد ، انسان حیوانی است که میداند چه درک مینماید ،

۱- بقره ۳۸- من چیزهایی را میدانم که شما نمیدانید .
۲- بقره ۲۹ و ۳۰- و (خدا) به آدم تمام نامها را تعلیم داد ، سپس به فرشتگان عرضه نموده گفت اگر (در ایرادگیری خودتان به انسان) راست میگوئید مرا از این نامها آگاه سازید ، گفتند منزه و پاک هستی ما را دانش و (اطلاعی) جز آنچه تو یادمان داده ای نیست همانا که تو تنها دانای کامل و حکیم هستی .

طراحی انسان

در مورد تکامل انسان بعد از دوران حیوانیت و تمایز اونسبت به سایر مخلوقها رساترین بیان در داستان آفرینش آدم آمده است . این جریان چندبار با کم و زیادیهایی در قرآن بصورت یک مجلس سمبلیک و زبان حال فرشتگان دیده میشود که گوئی برای اطلاع و اجرای یک برنامه الهی جمع شده اند . در سوره های من (۷۱-۸۵) - طه (۱۲۳-۱۱۴) - اسراء (۶۷-۶۳) - کهف (۴۸) - حجر (۴۳-۲۶) - اعراف (۳۴-۱۵) - بقره (۳۶-۲۸)

ذیلا مراحل اصلی آنرا فهرستوار بیان میکنیم .

۱- ماده اول برنامه اعلام قصد آفرینش انسان و خلیفه قرار دادن او در زمین است : إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً^۱ .

۲- دنباله مطلب در آیات دیده نمیشود ولی بلافاصله اعتراض یا استعجاب فرشتگان درمی آید : قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَرِّبُ لَكَ^۲ ؟ بررسی که دلالت از اطلاع آنها بر امکان عصیان آدمی دارد و پای مسئله آزادی و اختیار انسان را در میان می آورد .

۱- بقره ۲۷- همانا که من در زمین خلیفه ای قرار میدهم (با می آفرینم) .
۲- بقره ۲۸- آیا در آنجا کسی را می آفرینی (با قرار میدهی) که فساد راه می اندازد و خونها میریزد در حالیکه ما بسنتایش تسبیح میکنیم و تو را تقدیس مینمائیم (با به فرمان تو زشتیها را پاک میکنیم) ؟

چه میکند و چه میخواهد ، و آنها را زیر کنترل اراده خود درمی آورد . خانه اول استقلال انسان بدست آگاهی بحال خود با همکاری حافظه و تجربه و شناساییهای انتزاعی از طریق تفکر و تعقل برای آینده ساخته و پرداخته گردید ، مصالح و مراحل که جمعا مفهوم علم یا معرفت را میسازد .

انسان با چنین اعمال ذهنی و انتزاعی که تشکیل دهنده هوش است ابتدا علامتهای ابزاری نظیر آنچه را که حیوانات برای ایجاد ارتباط استفاده میکند بکار برد ، آنگاه در بجاسمبل (نماد) های تفکیکی که مشخصه زبانهای جدید است بمیان آورد . زبان وسیله ای مؤثر تر برای القای مفاهیم گردید و با این ترتیب آدمی توانست نتنها ضامن بقای خویش گردد بلکه دنیای پیرامون را نیز زیر سیطره در آورد .^۱

اتفاقا توجه درجه اول و شناسایی مقام مهم برای علم آموختن آفریدگار به انسان و بمسئله زبان و قلم در آیات دیگری که مربوط بدوران رشد بعدی میباشد بصورت های معنی داری در چند جا آمده است :

۱- الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلِفَةَ الْإِنْبَانِ^۲ .
۲- إِنْزَاهٍ بِأَسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ إِنْزَاهٍ وَرَبُّكَ

۱- نقل و تلخیص از کتاب سابق الذکر اروین لازلو صفحات ۴۲ تا ۱۵۸ .
۲- رحمن ۳- خدای بخشایشگر (خدایی) که قرآن را تعلیم داد انسان را آفرید . به او سخن گفتن آموخت .



الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمُ ۱

در این آیات بعنوان نشانه‌های رحمانیت پروردگار علم‌دادن به انسان و آفریدن او با بیای هم آمده و بلافاصله اشاره بزبان و کتابت میشود. هر همنگه فرشتگان بعضی خود و بونوی موجود صاحب دانش آزادی اعتراف مینمایند دستور سجده کردن آنها بر آدم صادر میشود: **وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا...** ۲

یا در عبارت دیگر: **وَ لَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا...** ۳

سجده فرشتگان را می‌توانیم بمعنای بندگی و خدمتگذاری نیروها و جواهر طبیعت که به این ترتیب در استخدام و استفاده بشر قرار داده میشوند بگویم.

ع- سپس موعد اجرای دستور ابلاغ میگردد: **فَإِذَا سُوِّتُهُ وَ نَفَخْتُ**
 ۱- **عَلِقَ اسْمًا** - بخوان بنام پروردگارت که آفرید انسانرا از علق (حیوان کرم مانند) آفرید بخوان و پروردگار بزرگوارت (را به یاد آور) کسیکه بوسیله قلم تعلیم داد به انسان چیزهایی آموخت که هرگز نمی‌توانست بداند.
 ۲- بقره ۳۲، اسراء ۶۳، کهف ۴۸ و طه ۱۱۵ - و زمانیکه فرشتگان گفتیم به آدم سجده کنند پس سجده کردند...
 ۳- اعراف ۱۰ - و بتحقیق و نطق شما را (اول) آفریدیم، سپس شکل و صورت دادیم و پس از آن فرشتگان گفتیم به آدم سجده نمایند پس سجده کردند...
 ۴۴ _____ توحید - طبیعت - تکامل

قطب مخالف و عامل سرپیچی در طراحی انسان یکی از فرشتگان میتواند باشد که برخلاف اطاعت و خدمتگزاری سایرین سرپیچی از روال عمومی نموده و کارش اغوا کردن و منحرف ساختن انسان باشد یعنی ابلیس که نام بعدیش شیطان میشود: **فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا ابْلِيسَ ابْتِیَ أَنْ یَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ. ۱** **وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا ابْلِيسَ ابْتِیَ وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ. ۲**

برای استنکاف ابلیس از امر خدا توجیههایی در بعضی آیات آمده است: **قَالَ مَا مَنَعَكَ آلَا تُسْجِدُ إِذْ أُمِرْتَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِمَّنْ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِن طِینٍ. ۳**

... **قَالَ لِمَ أَمَرَ لِيَ سَجْدَ لِشَیْءٍ خَلَقْتَهُ مِن صَلْطَانٍ مِن عَمَلٍ مَّسْنُونٍ. ۴**
 بتعبیر دیگر، انرژی است که اصولا بتو و حاکم عمل کننده روی داده بوده حالا مشکل است تحت فرمان ماده هست و چو کین قرار بگیرد،
 ۱- حجر ۳۵ و ۳۶ - پس تمام فرشتگان (بر آدم قبول) سجده کردند، مگر ابلیس که نخواست همراه سجده کنندگان باشد.

۲- بقره ۳۲ - و آن زمان که فرشتگان گفتیم به آدم سجده نماید پس سجده کردند مگر ابلیس که امتناع ورزید و از کافران شد.

۳- اعراف ۱۱ - (خدا به ابلیس) گفت چه چیز مانع تو از اجرای امر و سجده کردن شد، گفت من بتو آزاو هستم، تو مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل.

۴- حجر ۳۳ - (شیطان) جواب داد من سجده بکن به بشری که او را از گلخ و از گل سیاه متعفن درست کرده‌ای نیستم.

بِیَوْمٍ مِّنْ رَّوْحِیْ فَتَقْوَالَهُ مَا جَدِینَ. ۱

تسویه بمعنای سازمان و استقرار یافتن و بحالت مطلوب رسیدن است، موجود نامزد آدمیت باید مراحل تنظیم و تکامل برای آمادگی را ببیند تا بادمیده شدن روح الهی جهش اساسی از مرحله حیوان به انسان انجام گردد و شایسته سجده فرشتگان و خدمتگزاران طبیعت بشود. ۲

۴- مطلب به اینجا ختم نمیشود. تکامل کند بن بست موجودات ارگانیک و دین ارگانیک قادر نیست که «خلیفه خدا» و صاحب صفات خدایی را بسازد. در سطوح نبات و حیوان هر قدر هم که کامل و عالی شوند از خود شخصیت و خلاقیتی نداشته فرمانبر غریز هستند، سرکشی لازم است و آزادی و اختیار تا تجربه و تشخیص و اراده و شخصیت حاصل گردد و تکامل سر به پیشیابیت بزند. اختیار هم تامین نمیکرد مگر آنکه در برابر غریز طبیعی که اوامر الهی هستند یک عامل تضاد و قطب مخالف عرضی اندام نموده انسانرا در وادی حیرت و اختیار بیندازد تا عقل و اراده بکار افتد. ۳

۱- حجر ۲۹ و ص ۷۲ - پس هر زمان که او را کامل و برداشته نمودم و از روح خود در او دمدم بسجده‌اش در افتید.
 ۲- برای تصور بهتر و توضیحات بیشتر در زمینه روح الهی و اراده انسانی بکتاب «ذره بی انتها» مراجعه شود. (نشریه شرکت انتشار)،
 ۳- برای تصور بهتر و توضیحات بیشتر در زمینه اختیار و تاثیر آن روی تکامل و همچنین ضرورت وجود قطب مخالف به کتاب «اختیار» (نشریه شرکت انتشار) مراجعه شود.

خود بزرگ بینی یا تکبر است. در جای دیگر قرآن گفته شده است که شیطان از جن بود و جن هم از شعله آتش خلق شده است که یکنوع حرارت و مرحله پست انرژی میباشد.

صرف نظر از اینکه تشکیل چنین جمعی از فرشتگان در حضور خدا، طرح چنین مباحث و علم آموختن و امتحان کردن حضوری از آدمی که هنوز آفریده نشده است تا چه اندازه برای ذهن محدود ما قابل درک و قبول باشد، اصل مطلب و جریان موضوع نه‌اندھا دور از منطق و واقعیات بنظر نمی‌آید بلکه بصورت رمزی و فشرده، بسیاری از اکتشافات جدید و نظریات علمی را ظاهر میسازد.

۱- در هر حال ابلیس برای عصیان خود که اغواگری انسان و خرابکاری در زمین باشد رخصت و مهلتی الهی یوم بیعتون از خدا میگیرد. اولین عمل او فریب دادن و به عصیان کشیدن حوا و آدم با وعده زندگی ابدی یافتن است که در بهشت منزل گرفته‌اند.

۲- پشت سر آن پریشانی و پشیمانی است که به آدم دست میدهد. آدم برای بازگشت و ارتقا محتاج به پیشبانی و راهنماست. توبه از آدم و رحمت و هدایت از پروردگار: **فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِن رَّبِّهِ كَلِمَاتٍ فَطَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ مَوْلَا تُقَاتٍ الرَّحِيمِ. ۱**

۱- بقره ۳۵ - پس آدم از ناحیه پروردگارش کلماتی را تلقی کرد (مثلا مطالبی یا آزمایشهایی دریافت نمود) و سپس نظر خداوند نسبت به او برگشت (خداوند توبه‌اش را پذیرفت) همانا که او بسیار توبه‌پذیر و مهربان است.



توبه آدم پذیرفته می‌شود ولی عدم شایستگی آنها برای زندگی در بهشت نیز مسلم گردیده باید در زمین فرود آید. دشمنی‌ها ببینند و استقرار و بهره‌مندی موقت داشته باشند:

فَأَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ فِيهَا لِقَاعَ جَهَنَّمَ مِمَّا كَانُوا فِيهَا وَقَلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ^۱

هـ- جریان فوق یا مدار فریب - گمراهی - گرفتاری - بشیانی - دریافت و بازگشت و بالاخره اصلاح یا تکامل مداری است که هزاران هزاربار و میلیونها میلیبار دفعه در زندگی فرزندان آدم و حوا تکرار خواهد شد تا بلدهای نردبان تکامل فرد و نوع انسان بپای خود آنها یعنی با تجربه - تلاش - اراده - اکتساب پیموده شود و آدمیزاد شایستگی بهشتی شدن را پیدا کند.

مسائل و مراحل فوق‌الذکر یعنی گرفتاری و ابتلا و آزمایش، تلاش، اراده و عزم و تقوی و بالاخره اکتساب که لازمه رستگاری است یا تعبیرهای گوناگون مکرر در قرآن تصریح و تأکید و چنین خلاصه شده است که جهان خلقت طوری طرح ریزی شده است که هر موجودی با کوشش و اکتساب خود دریافت بهره (وارثه) نماید:

۱- بقره ۳۴- پس شیطان آنها را از بهشت لفرانجه از وضعی که داشتند بیرونشان برد و گفتیم فرو شوید (تنزل باید)، بعضی از شما دشمن بعضی دیگر هستند و برای شما در زمین تا مدت (محدودی) منزلگاه و کالای ما بحتاج خواهد بود.

دنباله دو آیه بند (۱) چنین آمده است:

إِنَّمَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هَدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ^۱
... يَقُصُونَ عَلَيْكُمْ بَابِي فَمَنْ تَقَىٰ وَأَطَاعَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أَسْتَكْبِرُوا عَنْهَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ^۲

تکامل جهان در قرآن

داستان آفرینش آدم و آیات تربیت و اخطار و بشارت مربوطه اختصاص به انسان داشت اما قرآن همانطور که دیده‌ده خود و نه انسان را از طبیعت جدا نمی‌گیرد. بلکه تکامل انسان را در جارجوب تحول و تکامل جهان ارائه می‌دهد و اصولاً نظر دارد که انسان همراه و هم‌آواز با زمین و آسمان و همه موجودات تسبیح‌خوان باشد.

البته تکامل مورد بحث زیست‌شناسی ناظر بنوع و نسل میباشد و فرد را تنها در محدوده ولادت تا مرگ دربر میگیرد در حالیکه تکامل مورد بحث قرآن شامل جهان و فرد - که جزء لاینفکی از جهان است - توأم میشود. علم امروز بجاهانی نزدیک شده است که وحدت انسان و بطور کلی حیات را با جهان اثبات می‌نماید. بنابراین اگر جهان پایدار

۱ و ۲- اشاره بمپاورفی ۲ و ۳ صفحه قبل.

و خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَيَتَجَرَّىٰ كُلَّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ^۱
۱- اما در این گرفتاری دنیا و گیرودارهای متضاد زندگی، خداوند مخلوق برگزیده خود را در تاریکی و تنهایی رها نخواهد کرد.

وعده میدهد که راهنمایش را برای انسان خواهد فرستاد و مردم مختارند که پیروی بکنند یا نکنند: قُلْنَا اهْبِطُوا مِنهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى...^۲ بَابِي^۳ إِنَّمَا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَقُصُونَ عَلَيْكُمْ بَابِي^۳

۲- آخرین برگ این پیونده، آنجا که دوران ابتلا و تلاش و تحول انسان بسرمنزل مقصود میرسد در بهشت با جهنم خواهد بود و بدین ترتیب آفرینش، زندگی، تکامل و دین معنی و مقصد و منطبق پیدا میکنند.

۱- جاثیه ۲۱- و خداوند بحق آسمانها و زمین را آفرید و تا آنکه هر کس بر حسب آنچه بدست می‌آورد پاداش یابد.

۲- بقره ۳۶ و ۳۷- گفتیم همگی از آنجا فرود آئید پس هر که که هدایت من بشمار رسید تا آنکه پیروی نمایند (بدانند که) موجبی برای ترس و اندوه نخواهند داشت (ولی) کسانی که کفر ورزیدند و نشانه‌های ما را تکذیب نمایند آنها همدم و مغلد آتش خواهند بود.^۴

۳- اعراف ۳۳ و ۳۴- ای فرزندان آدم هر زمان که (یا اگر) فرستادگانی از خودتان بیایند که بر شما نشانه‌های مرا سکایت کنند، کسانی که پروا و صلاح پیشه نمایند ترس و وحشتی بر آنها نخواهد بود (ولی) کسانی که آیات مرا دروغ بنامند و خود را بزرگ ببینند چنین اشخاصی همدم و مغلد در آتش خواهند بود.

است فرد انسان نیز با وجود تغییر حالت ماندگار خواهد بود.

خواننده عزیز، آیا هیچ فکر کرده است که ادعای تکامل برای انسان و جهان با انکار آخرت و رستاخیز منافات اصولی دارد؟ کما آنکه پدیده تکامل با قانون آنتروپی یا کپولت، که اصل دوم ترمودینامیک است و سرنوشت هر سیستم واگذاشته بخود را انحطاط و از هم پاشیدگی و مرگ میدهد، مابینت دارد. اگر تکامل درکار باشد پس مرگ مطلق هم نباید باشد. فرضیه آخرت - خواه موهوم و خواه مسلم - و رستاخیز قیامت در اساس و محتوی چیزی جز ادامه و انجام تکامل نیست، تکامل انسان و تکامل جهان. تکامل مانند بقا و ابدیت - که مورد قبول امروزی است - یک پدیده ضد آنتروپی و حفظ حیات است، و بینهایت بودن تکامل مترادف با ابدیت میشود.

اصولاً نظم داشتن هر چیزی و نظم یافتن، یک تحول خلاف احتمال و ضد آنتروپی است (یکی از تعریف‌های تکامل، و بنظم و نظام رفتن و حالات نامحتمل اتخاذ کردن است) بنابراین وجود نظم در موجودات زنده و در جهان چون عمل ضد آنتروپی است بدون دخالت عامل خارجی یا ناظم نمیتواند تحقق پیدا کرده و استعرا داشته باشد.

یک زمان میگفتند درست است که روی زمین پدیده‌های ضد آنتروپی مانند حیات و خود تکامل را می‌بینیم که نتواند خود بخود صورت گرفته باشد ولی چون کره زمین سیستم مجزائی نیست احتمال و قبول اینکه در



یک گوشه از جهان آنتروبی اجزائی از زمین در اثر دریافت انرژی از خورشید و کرات دیگر بصورت محلی و بطور نسبی تنزل نماید ولی آنتروبی مجموعه در افزایش باشد ، از نظر ترمودینامیک کاملاً امکان پذیر است .

ماکس پلانک در کتاب «علم به کجا می‌رود» (ترجمه آقای احمد آرام) این نکته را متذکر میشود و تعبیر و تفسیری روی آن نمینماید ولی بعضی از ماتریالیستها برای رد استدلال ترمودینامیکی خالق شناسان روی آن تکیه مینمایند .

تا قبل از پیدایش نظریه نظام (Systems Theory) جواب به ایراد فوق (که البته محقق نشده و میتوانسته است یک احتمال باشد و در مراحل محتاج به ارائه و اثبات است که صرف اشراق و اختلاط انرژی از کیهان بسزیم بطور تصادفی و خود بخود سبب کیفیات ضد آنتروبی و حیات میشود و روال خاص غیرمحمول در کار نیست) مشکل بنظر می‌آمد ولی وقتی نظریه نظامها کلیه موجودات تشکیل دهنده طبیعت از اتم تا کیهان را نظامهای طبیعی دانسته است که در یک کلیت واحد مشترک با هم آهنگی و ارتباط متقابل جزء و کلاً در حال پیشرفت هستند و تکامل بسراسر جهان سیطره دارد ، دیگر آن احتمال و اصرار نمیتواند قابل دفاع باشد ، یعنی به نظم جهان میتواند بدون ناظم درک شود و نه تکامل و سایر پدیدههای ضد آنتروبیک روی زمین میتواند تصادفی خود بخودی و ناشی از تحول و تبدیلهای داخلی باشد ،

دنیاهائی که طبق نظر نظامها اجباراً و دائماً در حال توسعه و تکامل

یک مرحله نبوده ابتدا چیزی آفریده شده بتدریج شکل یافته و پس از آنکه بصورت آدم درآمده فرشتگان مأمور سجده باو شده‌اند : اعراف ۱۰ - وَ لَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلٰٓئِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ .

از این آیات بخوبی استنباط میشود که آفرینش جهان بهیچوجه حالت دفعی خلق الساعه و صورت ثابت ساکن (سناتیک) نداشته در تحول و تبادل‌های دینامیک است . یعنی اولاً مرحله اول آفرینش ساده بی شکل و نرسیده و نساخته است ،

ثانیاً برای مراحل بعدی جهان وجود و برای هرچیز اندازه‌گذاری شده قواعد و نظامانی مقرر گردیده است ،

ثالثاً اشیاء و جهان راهنمایی میشوند و مسیری طی مینمایند ، رابعاً آن اندازه‌گذاریها و این رهبریها و مسیرها درجهت تسویه یعنی تعادل و تکامل است ،

خاصاً جهان هستی حالت رها شده بخود ندارد بلکه بمصدق *يَسْئَلُهُ مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ* دائماً محتاج و در معرض اشراق و امداد خالق است .

بموجب آیه *كُلُّ يَوْمٍ يَّجْعَلُ لِّرَاجِلٍ مِّنْهُمْ يَوْمًا لَّا يُفْرَأُ* . . . سراسر جهان خلقت نه تنها در تحول و تحرک دائمی است بلکه مقصد و مدت تعیین شده‌ای دارد و تصادفی و کیف اتفاق نیست .

۱- رعد ۲- تمام موجودات (از زمین تا آسمان و خورشید و ماه و انسانها) در حال جریان و حرکت بسوی مهبدا و مومدی هستند و خداوند تدبیراً مینماید .

است نمیتواند بینای از امداد و اتکای دائمی بوده و بیجهت تزییس جهت داده رو بدانحفاظ و مرگ و نیستی برود و سپر بسوی بهنهایت را ادامه ندهد ، فردا انسان نیز که متعلق و متصل بجهان است نیز نمیتواند سر نوشتش فنای مطلق بوده بقا و رستخیز نداشته باشد ،

ولی تکاملی که قرآن برای جهان می‌شناسد فقط انقلاب قیامت (برطبق نشانه‌هایی که درسوره‌های کوتاه آمده است) و انتقال دنیای فعلی به آخرت نیست بلکه ناظر بر حال حاضر دنیا و از ابتدا تا انتهای خلقت است .

درسوره اعلی میخوانیم : *سَبَّحَ اسْمَ رَبِّكَ الْاَعْلٰی الَّذِیْ خَلَقَ فَسُوِّیْ وَالَّذِیْ قَدَّرَ قَهْدٰی وَالَّذِیْ اَخْرَجَ الْمَرْعٰی . . .* و درسوره طه از زبان موسی گفته میشود : *رَبَّنَا الَّذِیْ اَعْطٰی كُلَّ شَیْءٍ حَلَقَهٗ ثُمَّ هَدٰی ۱ یا در سوره فرقان : *وَ خَلَقَ كُلَّ شَیْءٍ قَدْرَهٗ تَقْدِیْرًا* . ۳ همانطور که ساختمان انسان نیز در ۱- املی ۱ - ۴ - پروردگار برتر از هرکس و هرچیز خود را تسبیح کن پروردگاری که آفرید و پس از آن تسویه و تنظیم نمود آنکس که اندازه‌گذاری و وضع قوانین کرد و برطبق آن رهبری نمود کسیکه چراگاه را (از زمین) بیرون آورد .*

۲- طه ۵۲- . . . پروردگار ما کسی است که بهرچیز آفرینش داد و سپی رهبریش کرد .

۳- فرقان ۲ - و هرچیز را آفرید و پس از آن برایش اندازه و میزانهایی خاص مقرر داشت .

انقلاب عمومی قیامت و از حال دنیا به آخرت نیز جزئی از این جریان و پرده‌ای از پرده‌های تحول جهان است ، پرونده یا طوماری بسته میشود و از همان اوراق و افزار کتاب و جهان دیگری گشوده یا آفریده میشود : *یَوْمَ نُظْفِی السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضَ وَ لِكُلِّ الشَّیْءِ لِكُتٰبٍ کَمَا بَدَا نَا اَوَّلَ خَلْقٍ نَّعِیْدُهٗ . ۱*

آنچه مستوی را قرآن در تعبیرهای دیگری از قبیل *كُلِّ اَلِیْنٰ رَاجِعُوْنَ* و *اِلٰی الْمَصِیْرِ* ، *وَرَاٰی اللّٰهَ تَرْجِعُ الْاُمُورَ اِلٰی رَبِّکَ مَتَّعِیْنَهَا* با صراحت روشن میسازد . مقصد و مرجع خدا است که کمال مطلق و بینهایت است . ۲

قرآن پا از این فراتر نیز نهاده تکامل را اصل و ابدی میداند و طبیعت تحول‌کننده غائی شونده را فرع ،

از نظر علمی در بحث عمومی تکامل این مسئله نیز مطرح شده‌است که آیا طبیعت و اشیا پایه و اساس جهان هستند که تکامل مینمایند یا اصل خود تکامل است ؟ همانطور که انرژی اصل و ماده اولیه جهان بوده اجرام مرئی چیزی جز تجمع انرژی و گره خوردگیهای حرکت آن نیستند .

اگر این حرف درست باشد آیه آخر سوره قصص را میتوان بنحوی *مَوْبِدٍ وَ مَکْمَلٍ* آن دانست : *كُلُّ شَیْءٍ هَالِكٌ اِلَّا وُجْهَهُ لَهٗ الْحُکْمُ وَ اِلٰی سِوَا ۱- انبیا ۱۰۴ -* روزی که آسمان را چون طومار نامه‌ها درمی‌نوردم همان گونه که از اول آفرینش را آغاز کردم آنرا برمیگردانم .

۲- آیه دوم سوره انعام : (هو الذی خلقکم من طین ثم قضی اجلا و اجل مسمی عندہ) نیز ممکن است همین معنی را برساند که مدت نهائی مقرر و آخرین مرحله نزد خدا و رسیدن بخدا است .



خدا یا توحید است، از خدا جهان خلقت یا طبیعت صادر میشود و دست آخر طبیعت را تکامل که قانون ابدی است بسوی خدا سوق میدهد. در آن میان انسان را می بینیم که با هر سه ارتباط دارد: از طبیعت (با خاک و مادیات) بومیخیزد، از خدا مدد میگیرد (روح الهی) و تکامل او را بالا برده بسوی خدا برمیگرداند.

تنها درجهتین مجموعه پیوسته و نظام ساده سازمان یافته است که انسان و طبیعت و تکامل میتوانند رابطه منطقی و تحقق عینی پیدا نمایند. هر یک از اجزاء را که بردارید یا انکار کنید کمیت بقیه لنگ و حسابها سر در هوا میشود.

با بودن خدا است که طبیعت بوجود می آید و با حضور و منتهی الیه بودن او است که تکامل معنی و سمت پیدا میکند.

طبیعت که بشهادت و اصرار علم در تغییر و تحول بوده حالت ثابت محکم ندارد منطقاً نمیتواند خود را و خودنگهدار (قائم بالذات) باشد و اگر تکامل مییابد یعنی برتر و کامل میشود پس ناقص است و محتاج و مجبور.

انسان نیز اگر تکامل او عسبان علیه طبیعت و خروج از اسارت طبیعت است پس معلوم میشود مخلوق صد درصد طبیعت نیست، تبعیت از چیزی که مافوق طبیعت است مینماید.

بالعکس اگر خدا نبود چه موجب و دلیلی بود که طبیعت با جهانی

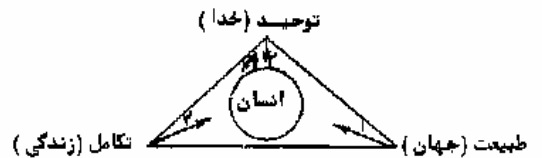
تَرْجِعُونَ .

وجه که بمعنای صورت و رو میباشد سمت یا وجهه خدائی را بیان میکند و تحرک بسوی خدا که همان تکامل مطلق است از ابتدا بوده تعطیل ناپذیر و باقی است. انسان نیز که ظاهراً هلاک میشود بسوی او که اصل و مقصد است بازگشت میکند.

سیر کلی انسان از خاک تا بخدا است و مسیر عمومی جهان از عدم تا بوجود است. برنامه اسلام نیز که سپردن راه خدا است چیزی جز تکامل انسان نیست... و تکامل چیزی جز توحید نیست.

مثلث طبیعت - تکامل - توحید، و موضع انسان

بنا بر آنچه گفته شد و خلاصه مطالب گذشته اینکه رابطه میان طبیعت، تکامل و توحید را بصورت مثلثی میتوان نمایش داد. راس مثلث



۱- همه چیز هلاکشونده است مگر روی او، حکم و حاکمیت از او است و بسوی او باز میگردد.

با موازنه و نظامات تغییرناپذیر خود تحقق یابد، و چه دلیل داشت که جهان و انسان بطور لایزال در جهت واحد کمال حرکت نمایند؟ آیا موجود ناقص میتواند، بدون اتکاء و امداد از موجود ثابت و کامل، خودساز و کمال ساز شود؟

زیست شناسان خدا شناس و نظام شناسان هدف شناس چقدر باید جاهل یا معاند و مکذب باشند که در عین قبول تحول عمومی جانوران و جهان بسوی تکامل، همچنانکه برای نظم واحد ناظمی قائل نیستند، برای سمت ثابت و مقصد مشترک نیز منکر فاعل و علت میشوند.

اثبات نظم و قانون و تکامل میکنند و خود را مترقی و آزاد از تعصب مینامند ولی با غرور و گردنکشی اصرار بر تکذیب ناظم جهان و ابدیت و آخرت ورزیده مردم را از شناختن و رفتن بسوی منبع ارتقاء و کمال باز میدارند و بهیرواه می اندازد: **وَالَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْخَبِيثَاتِ لَدَّتْ عَلَيْهِنَّ** **الْأَخْرَجُ وَ يُصَدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَ يَبْغُونَهَا عِوَجًا أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ** (ابراهیم ۳).

آیا کسی که روشنائی را مستنید ولی منبع روشنائی را میپوشاند شخص متعادل یا صادق است؟

آیا اینها را باید انسان دوست و خدمتگزار دانست یا دشمن انسانیت؟